

تاریخ ادبیات ارمنی

بخش دوم

ترجمه و تالیف ادیک باغداساریان

(ا.گرماتیک)

فولکلور قدیمی ارمنی

افسانه و حماسه

ارمنیان از دوران نخستین حیات خود از هنر ادبیات شفاهی برخوردار بودند. از تمام نشانه ها و آثاری که به ما رسیده است، چنین بر می آید که این ادبیات دارای محتوایی غنی و فرهنگی عالی بود.

از آثار فولکلور قدیمی مردمی ارمنی و ادبیات هنری فقط قسمتهای بسیار کمی به ما رسیده است. در آثار تاریخنگاران اسناد و شواهدی وجود دارد که توسط آنها ابراز عقیده در مورد ماهیت و محتوای فولکلور قدیمی مردمی ارمنی آسان می گردد. مولفیان و تاریخنگاران با نگاشتن تاریخ قدیمی ارمنی در اغلب موارد با کمبود منبع مواجه گردیده بناچار از ادبیات شفاهی استفاده نموده اند و گاهی آنها را بدون توضیح نقل قول نموده (آگاتانگوس، پاستوس بیوزاند) و گاهی هم همراه با توضیحات و حواشی (موسی خورناتسی) به رشته تحریر در آورده اند. بدین ترتیب، برای آگاهی دقیق از ماهیت اصلی نمونه های فولکلور قدیمی مردمی ارمنی باید ترجیحا به "تاریخ ارمنیان" تالیف خورناتسی رجوع نمود. خود موسس خورناتسی در بسیاری جاها اشاره می کند که فولکلور قدیمی مردمی منبعی برای تاریخ او بوده است.

بدین سان، مثلا آنگاه که او از مهاجرت **هایک** به ارمنستان صحبت می کند اضافه می کند که: "این امر حکایات قدیمی شفاهی را محق می سازد". وقتی که او از کشته شدن شامیرام ملکه آشور در ارمنستان صحبت می نماید می نویسد: "افسانه های کشورمان، آینه ای برای داستان آشوریان نیز است و مرگ شامیرام را در ارمنستان بیان می کنند...". وقتی که جنگ تیگران و آزداهاک را شرح می دهد علاوه می نماید که: "این را آوازهای مردمی بطور صحیح بیان می کنند، و چنانکه من شنیده ام ساکنین شجاع قریه **گوختن** آنها را با میل و رغبت نگاهداری کردند...". آنگاه که او در تاریخ خود آواز مشهور مربوط به **واهاگن** را می نویسد، بلافاصله اظهار می دارد: "ما با گوشه ایمان شنیدیم که چگونه چند نفر این آواز را با **باندور** می خواندند."

خورناتسی با صحبت در مورد زندگی و کارهای پادشاه آرتاشس با مراجعه به **سهاک باگراتونی**، چنین می گوید. "اغلب کارهای آخرین آرتاشس که در **گوختن** تعریف می شوند توسط داستانها بر توروشن هستند..." .

نقل قولها که از "تاریخی ارمنیان" خورناتسی ذکر شد از این نظر نیز پر ارزش اند که در آنها اسامی متعددی مربوط به انواع گوناگون ویژگیهای فرهنگ مردمی ذکر می شوند مثلاً "حکایت"، "افسانه"، "آواز مردمی"، "آوازهای سراینندگان" و غیره. این نام ها به انواع مختلف سبک حماسی مربوط می شوند. این انواع گوناگون که خورناتسی در مورد محتوای آنها نیز توضیح می دهد، چیزی جز افسانه های اساطیری مردمی و افسانه سرایی ها و آوازه های حماسی نیستند. بدون شک، فولکلور قدیمی مردمی ارمنی، از نظر ابداعات و آثار گوناگون سبک غزلسرایی و دراماتیک نیز غنی بوده است (آوازه های عروسی، رقص و تشییع جنازه، نمایشهای تئاتری عاشق ها و غیره که نویسندگان قدیمی ارمنی در مورد وجود اینها مطالبی نوشته اند)، ولی هیچ نمونه ای از آنها به ما نرسیده است.

ماکسیم گورگی نوشته است: "ابداعات شفاهی مردم و مسائل اساطیری، بطور کلی انعکاس مبارزه بر علیه پدیده ها و طبیعت و بازتاب زندگی اجتماعی، با گسترش و عمومیت وسیع هنری است".

مردم زحمتکش ارمنی در آثار و ابداعات تحسین برانگیز خود مبارزه بر علیه طبیعت قهار و نیز مبارزه ای را که بر ضد هر گونه استثمارگر انجام داده اند منعکس ساخته اند. جنگها را سوژه مداحی قرار داده است که بر علیه حکومتهای جبار و برای حفظ آزادی، استقلال خود انجام می داد. آثار هنری مردمی ارمنی مملو از ایده های والای میهن دوستانه و احساسات ژرف است. با این وجود زندگی و نحوه معیشتی و تصورات و درم اجتماعی مردم از دنیا و حیات انسان انعکاس خود را در آثار مردمی گذارده اند. تمام اینها در درجه نخست لازمه ارزش بزرگ هنری فولکلور قدیمی مردمی ارمنی بحساب می آیند. بدایع مردمی از نظر اجتماعی-پرورشی نقش بزرگ و مثبتی در شرایط تاریک اندیشی فئودالی در سده های میانه گذارده و با ماهیت خود تضاد صریح برداشت اهل کلیسا از زندگی را آشکار می سازد.

هایک و بل ۱

افسانه مربوط به جنگ **هایک** و **بل** در دوران های بسیار قدیم خلق شده و قرنهای متمادی در اذهان مردم باقی مانده است. واقعیت تاریخی این افسانه، بدون شک جنگهایی هستند که ساکنین قدیمی ارمنستان و پیشینیان ارمنیان یعنی، اهالی **هایاسا** و **خالدها** برای دفاع از میهن خود

در برابر آشور یعنی یکی از مقتدرترین حکومت‌های دوران باستان انجام داده اند. بنا به نظر خورناتسی و منابع دیگر محتوای این افسانه بشرح زیر است:

نخستین خدایان مخوف و آشکار بودند. نژاد بزرگان تهمتان از آنان ریشه گرفت. هایک یکی از این بزرگان است که تیراندازی شجاع بود و کمانی عظیم در دست می گرفت. او با شجاعت و شهرت خود در برابر کسانی قرار داشت که سعی در غصب حکومت این بزرگان داشتند. یکی از بزرگان یعنی **بل** موفق به حکمرانی در بابل می شود. **هایک** فرمانبری از بل را نمی پذیرد لذا با خانواده اش به سرزمین آزارات مهاجرت می کند. بل عظیم الجثه که در زمان صرف غذا فقط چهل گوسفند می خورد فرزندش را به همراه معتمدین خود نزد هایک فرستاده از او قبول فرمانبری از خود را می خواهد. هایک شدیداً از این کار امتناع می ورزد. آنگاه بل خشمگین لشکری عظیم تدارک می بیند و آهنگ تصرف سرزمین هایک را می کند.

هایک این انسان عظیم الجثه هوشیار و دوراندیش با موهای مجعد، چشمان بشاش خود با کسب خبر از حمله بل، بلافاصله فرزندان و نوه ها و سایر افرادش را بگرد خود جمع می نماید، اینان که شمار قلیلی را تشکیل می دادند در برابر **بل** وارد کارزار می شوند. وقتی که هایک به ساحل دریاچه ای می رسد که دارای آبش شور بود، به تشویق و ترغیب سپاهش پرداخته می گوید: "وقتی که ما در برابر سپاه بل قرار می گیریم باید سعی نمایم به آن جا برسیم که بل در جمع سپاهش ایستاده است، لذا یا باید بمیریم و تمام قوم ما زیر فرمان بل برود و یا به آنها ضربه شستی نشان داده سپاهش را متلاشی کرده و به پیروزی نائل گردیم".

وقتی دو سپاه به هم می رسند، غرش عظیمی از برخورد آنها در آن سرزمین بوجود می آید، مردان بزرگی از هر دو طرف کشته می شوند. هایک در حین جنگ بل را که توسط نگهبانان خود احاطه شده و بطور مسلح حاضر و آماده بر بالای تپه ای ایستاده بود، شناسایی می کند. جنگ تدریجاً شدت می گیرد و نتیجه آن غیر قابل پیش بینی می گردد. بل با دیدن او، هراسناک شده در مورد پایان موفقیت آمیز جنگ مضمون و مشکوک می گردد و تصمیم به عقب نشینی و انتظار تا رسیدن نیروهای کمکی می گیرد. هایک کمانگیر با وقوف به این امر، شتابان به بل نزدیک شده کمان خود را محکم می کشد و تیر سه گوش به حفاظ سینه وی می خورد پیکان با عبور از سینه او به زمین می افتد. بل مغرور نقش بر زمین شده می میرد. سپاهیان او با دیدن این دلاوری پا به فرار می گذارد.

محل وقوع جنگ هایک، **هایوتسی زور (hayots-dzor)** و اما تپه ای که بل در آنجا کشته شد **گوزمانک (gerzmank)** نامیده می شوند. هایک دستور می دهند جسد بل را مومیایی نموده به **هارک** برده و در محل مرتفعی بخاک بسپارند تا زنان و فرزندان دشمن مقتول آن را ببینند و پند بگیرند.

افسانه "هایک و بل" با واریانت های مختلف تا زمان حال در بین مردم به حیات خود ادامه داده است. مثلا **گارگین سروانزدیان** محقق ارمنی، در کتاب **گروتس - پروتس (grots-brots)** شرح زیر را با شنیدن از روستاییان نزدیک کوه **نمروت** تعریف می کند. ردیفی از صخره های بلند بالا در حد فاصل بین روستای **داتوان** و **نمروت** دیده می شود که از دور در هنگام تاریکی روز به کاروان شترها شباهت دارد. اهالی محل آنرا **شترها** و **شتربانان بل** می دانند که پس از کشته شدن بل از ترس به سنگ تبدیل شده اند. بل پادشاهی بت پرست بود، که با سپاهی عظیم برای جنگ با پادشاه ارمنیان به این سرزمین آمده بود. پادشاه ارمنیان او را کشت و به قله نمروت (که کوه آتشفشانی مرتفع است) برد و کوره ای در زمین کنده و او را در آنجا سوزاند. سپس آتش به آب تبدیل شده و خاکستر بل را به زمین می آورد تا باد آن را نبرد و آن آب است که با سرازیر شدن از کوه از چشمه ای می جوشد و سر چشمه رود **مغراکد** محسوب می شود.

افسانه **هایک و بل** که در دوران روابط قبیله های نخستین خلق شده است با برخی خطوط مشخص حماسی به حماسه قهرمانی مردمی تقرب می جوید. اخلاقیات قهرمانان اصلی با روح عظیمی در آن انعکاس یافته است. هایک و نیز بل عمومیتی عمیق از نظر هنری بشمار می روند. هایک قهرمان عظیم الجثه ای با ظاهری زیبا و از خانواده ای بزرگ است. او در افسانه، زیبا، خوش اندام با موهای مجعد انبوه، چشمان پشاش و سایر خصایص دیگر تجلی می یابد. قهرمانی و آزادیخواهی ویژگی اصلی وجود او است و استبداد دیگران را بر خود تحمل نمی کند.

بل تصویر متضاد هایک و گستاخ، مغرور و جاه طلب است. بعنوان تجسم واقعی یک مستبد بسیار واضح است که در حین جنگ با هایک، ترس و وحشت بزرگی از خود نشان می دهد. او همیشه با نگهبانان خود احاطه شده و از رویارویی مستقیم در جنگ پرهیز می کند.

آرای زیبا روی و شامیرام

قهرمانان اصلی این افسانه **آرای زیبا روی (Ara-geghetsik)** پادشاه ارمنستان از نسل **هایک و شامیرام (Shamiram)** ملکه سرزمین آشور هستند.

شامیرام ملکه آشور با اطلاع از زیبا یی **آرا** ناشکیبایانه میل به دیدار او دارد. پس از مرگ همسرش **نینوس (Ninos)** سفرایی را با هدایا و پیشکش های فراوان نزد آرا می فرستد و التماس می کند تا وی به سرزمین آشور رفته با او ازدواج کند.

سفر چندین بار به رفت و آمد می پردازند ولی آرا اجرای خواهش شامیرام را همیشه رد می کند از آنجا که شامیرام در حالت دیوانگی شهوانی بسر می برد سپاه عظیمی تدارک دیده نه برای کشتن آرا بلکه برای تصاحب او به ارمنستان لشکر می کشد. او شتابان به دشت آزارات می رسد یعنی جایی که آرا در برابرش قرار می گیرد و جنگ شروع می شود. اگر چه شامیرام به

فرماندهان سپاهش دستور داده بود تا آرا را زنده بگیرند لیکن آرا در این جنگ کشته می شود و او را در بین سربازان شجاعانه به خون غلتیده می باید.

شامیرام دستور می دهد تا جسد آرا را در طبقه فوقانی قصرش بگذارند تا **آرالزها** او را زنده کنند. او که بعلت شدت احساسات شهوانی خود اختلال حواس یافته بود امید داشت تا آرا زنده شود. وقتی که جسد می پوسد، آرا دفن می کند و یکی از عزیزانش را به لباس آرا در آورده به همه اعلام می دارد که خدایان او را زنده کرده اند. او این کار را برای آرامش سپاه خشمگین ارمنی انجام می دهد که برای انتقامجویی قصد حمله به وی را داشتند. سپس شامیرام با پسندیدن آب و هوا و زیبایی چندین محل در ارمنستان به بنای قصرهای تابستانی می پردازد. شامیرام پس از بازگشت به کشورش با شورش بر علیه خود مواجه می شود و مجبور به فرار به ارمنستان می شود. با رسیدن به ساحل دریاچه وان تشنه می شود و می خواهد آب بنوشد در این هنگام شمشیربازان تعقیب کننده طلسم های او یعنی منجوقهایی که دارای خاصیت جادویی بودند، را گرفته به دریا می اندازند و در نتیجه شامیرام تبدیل به سنگ می شود.

خورناتسی با تعریف تمام اینها بصورت افسانه های دنیای ما، در رابطه با حوادث اخیر حکایتی را تحت عنوان **منجوق های شامیرام در دریا** نوشته است.

این مسئله بسیار جالب توجه است که یکی از واریانت های افسانه ای که هزاران سال پیش با ظاهری شبیه به حکایات خلق شده و در اواخر سده نوزدهم محققین آنرا از زبان شنیده و به رشته تحریر در آورده اند. این نیز گواهی برجسته ای برای امری است که خورناتسی با شنیدن داستان از زبان مردم آن را بطور اصیل نگاشته است.

شخصیت قهرمانان اصلی یعنی آرا و شامیرام، با ظرافت و عمق شگفت انگیزی در این ابداع مردمی بسیار قدیمی ترسیم شده است. نزاکت و شرافت انسانی توسط آرا تجسم می باید. او شخصیتی صالح بوده هیچیک از قولهای شامیرام او را منحرف نمی سازند و نمی توانند وی را به خیانت نسبت به همسر مورد علاقه اش ترغیب نمایند و او اسلحه بدست برای دفاع از حیثیت خانواده اش پیکار می کند. این حادثه، در واقع مفهومی دیگر در بر دارد که همانا عقیده دفاع از استقلال و حیثیت میهن می باشد. شامیرام شهوات و خصایص غیر اخلاقی مختص به مستبدین را متجسم می سازد. او زندگی شهوانی و بی بند باری را گذرانده، اتباع خود را مورد اذیت و غارت قرار می دهد که بدین علت شورش بر علیه اش روی می دهد.

تیگران و آزداهاک

در اواخر سده هفتم پیش از میلاد حکومت آشور که دائماً سعی در تصرف ارمنستان (در آن زمان، اورارتو) و مطیع ساختن آن داشت منقرض می گردد و حکومت دیگری بنام **ماد** وارد عرصه تاریخ می گردد که موجودیش زیاد بطول نمی انجامد. پس از چندی ارمنیان و سایر ملل در

برابر این حکومت قیام می کنند و آزداهاک پادشاه مادها کشته شده و استبدادش خاتمه می یابد. حماسه **تیگران و آزداهاک** در همین برهه از زمان آفریده و برخی رویدادهای قرون بعد را نیز که برای قوم ارمنی اهمیت حیاتی دارند شامل می شود. در حماسه تیگران و آزداهاک اشاره بر چنان رویدادهایی وجود دارد که در قرن اول قبل از میلاد در زمان تیگران دوم بوقوع پیوسته اند یعنی زمانی که ارمنستان اقتدار کافی بدست آورد. محتوای این حماسه چنین است: آزداهاک پادشاه ازدها گونه ماد ترس زیادی از تیگران پادشاه ارمنستان دارد، بویژه وقتی که اطلاع می یابد که کورش شاهزاده پارسی مخالف با او با تیگران متحد شده است. بعلت همین ترس و وحشت، آزداهاک یک شب خواب خوفناکی می بیند و هراسناک از خواب بر می خیزد و تمام مشاورانش را صدا می کند تا خوابش را تعبیر کنند. او غمگین و وحشتزده خوابش را تعریف می کند: "در یک کشور ناآشنا کوهی بلند می شد که گویی قله اش پوشیده از برف بود. وقتی که به کوه نگاه می کردم زنی که در قله نشسته بود توجه ام را جلب نمود او در حال تحمل دردهای زایمان بود. این زن سه فرزند شجاع به دنیا آورد که یکی از آنها در حالیکه سوار بر ازدهای عظیم الجثه بود بر قلمرو من حمله کرد". آنگاه آزداهاک با ادامه تعریف خواب، شرح می دهد که چگونه با آن مرد دلیر پیکار می کند و بدست او کشته می شود.

مشاورانش با تعبیر خواب او، به پادشاه می گویند خطر تیگران تو را تهدید می کند و باید در مورد او هشیار باشی. برای جلوگیری از خطر به او توصیه می شود تا با **تیگرانوهی** خواهر تیگران ازدواج کرده و با دوستی و خویشاوندی فریبکارانه با او آمد و رفت داشته و در فرصتی مناسب خائنه تیگران را بکشد. آزداهاک نیز چنین عمل می کند. او با خواهش زیاد تیگرانوهی را به ازدواج خود در می آورد و احترام فراوان نسبت به اوقائل می شود ولی در خفا به توطئه چینی مشغول می گردد.

یکبار آزداهاک به تیگرانوهی رجوع کرده و می گوید: "بدان که تیگران با حسادت از همسرش **زاروهی**، سعی در کشتن من دارد، تا زنش به جای تو بر مادها حکومت کرده و در ردیف خدایان قرار گیرد. حال تو یا باید برادرت را دوست داشته باشی و مفتضحانه نابود گردی یا با تشخیص منافع شخصی به من کمک کنی تا به خطری که از جانب برادرت تدارک می شود خاتمه دهم". آزداهاک قصد داشت تیگرانوهی را در صورت عدم همکاری بقتل رساند. ولی زیباروی دوراندیش با علم به این خیانت و توطئه از در ملایمت و دوستی برآمده جواب فریبنده ای می دهد، و توسط افراد معتمد تیگران را از مقاصد شوم همسرش مطلع می سازد.

بزودی آزداهاک، تیگران را توسط نامه ای سر مرز دعوت می کند تا در مورد امری مهم صحبت کند. تیگران که ماهیت قضیه را درک کرده بود، دعوت آزداهاک را رد کرده آماده نبرد می گردد. آنها در جنگ با هم مواجه می شوند. تیگران با شکافتن سپاه آزداهاک نیزه اش را در

سینه او جای داده و در هنگام عقب کشیدن نصف جگر سفید او را با نیزه بیرون می آورد. آزداهاک کشته شده و جنگ پایان می یابد.

تیگران خواهرش را به **تیگراناکرد** پایتخت ارمنستان می فرستد تا در آنجا زندگی کند اما **آنوش**، اولین زن آزداهاک و فرزندانش را در دامنه های کوه **ماسیس** اسکان می دهد. افرادی که در این حماسه به آزداهاک ازدها گونه تعلق دارند به **ازدهازاده** اشتها دارند که بعدها به عنوان شخصیت‌های حماسه **آرتاشس** و **آرتاوازد** ظاهر می گردند.

در حماسه قدیمی تیگران و آزداهاک مانند هایک و بل دو شخصیت متضاد در برابر هم قرار دارند، که تعمیم واقعیت تاریخی هستند. تیگران قهرمان محبوب بشمار می رود که دارای ظاهر و باطنی آکنده از خصایص خوب و زیبا می باشد، خورناتسی با صحبت در مورد فولکلور مردمی - عاشقی می نویسد: "صورتش رنگین بود و خودش هم زیبا. پدران ما که با باندور آواز می خواندند در مورد آن، می گفتند، که او حتی در تمایلات جسمانی نیز مقید و پرهیزگار بوده شخصی عاقل و ناطقی ورزیده و در تمام امور انسانی متبحر بود".

مردم با نفرت از افرادی که سعی در پایمال کردن حقوق وی داشتند نقشهای منفی را در ابداعاتشان به آنها می دادند.

آزداهاک شخصیتی شیطان صفت داشت و دیوها برای وی خدمت می کنند. صرف نظر از شیطان صفتی او، وی نیز مانند **بل** در هنگام احساس خطر هراسناک بوده هیچ یک از خصایص قهرمانی را ندارد و سعی می کند تا دشمنش را توسط خدعه و نیرنگ و روشهای فریبکارانه از بین ببرد.

واهاگن

واهاگن که در دوران بت پرستی بعنوان یک خدا پرستیده می شد در این حماسه بصورت یکی از فرزندان تیگران ظاهر می شود. خورناتسی قطعه ای از آوازه‌های مردمی - عاشقی را که در مورد واهاگن خوانده می شد نوشته است که تولد وی را تشریح می کند.

"آسمان و زمین آشفته بودند،

دریای سرخ نیز آشفته بود

و نیهای سرخ گون

در دریا آشفته بودند،

از درون نی ها دودی به هوا می رفت،

از دهان آنها ناری بلند می شد

و کودکی زرگون

از قلب آتش می جهید برون.
 موهایش آتشین بودند،
 ریشش شعله ور بود
 و دیده گانش چو خورشید بودند.

خورناتسی سپس ذکر می کند که عاشق ها به همان صورت آواز **واهاگن** را می خواندند که او چگونه با ازدهایان جنگیده و بر آنها پیروزی می گردد. دلاوری های موجود در این آواز شبیه دلبری های هرکول است. بنا به نظر آگاتانگوس مورخ، واهاگن در ارمنستان بصورت خدای شجاعت پرستیده می شد. در فیلولوژی ارمن، واهاگن یا خدای آفتاب است یا خدای غرش و رعد و برق و بنابراین تصور می شود که تشریح تولد واهاگن تجسم شاعرانه پیدایی جرقه یا طلوع آفتاب است.

آنانیا شیراکاتسی (Anania Shirakatsi) دانشمند برجسته ارمنی در سده هفتم در آثار خود حکایتی را که از زمانهای قدیم نقل می شد آورده است: "برخی از ارمنیان باستان گفته اند که **واهاگن** جد ارمنیان، در سرمای زمستان از جد آشوریان یعنی **بارشام** گاه می دزدد، ما این را در علوم طبیعی (هیئت) معمولا کهکشان می نامیم". از مطلب مذکور توسط شیراکاتسی چنین بر می آید که آوازاها و حکایات اساطیری - حماسی از زمانهای بسیار قدیم در مورد واهاگن ابداع شده و سپس به حماسه "تیگران و آژداهاک" پیوسته اند و واهاگن تبدیل به فرزند تیگران گردیده مبارزه پدرش را در برابر ازدهایان ادامه داده است و بدین خاطر به **ویشاپاکاغ**^۲ (Vishapakagh) اشتهار یافته است.

آرتاشس و آرتاوازد

حماسه "آرتاشس و آرتاوازد" احتمالا در سده های دوم و اول پیش از میلاد خلق شده سپس با وقایع دوران پادشاهی تیرداد اول غنی تر گردیده است. این حماسه در عین جامعیت منحصر بفرد، در واقع ادامه "تیگران و آژداهاک" است.

موسس خورناتسی در مورد محتوای حماسه "آرتاشس و آرتاوازد" اطلاعات نسبتا وسیعی به ما می دهد و نقل قولهای بیشتری به میان می آورد. این حماسه در چنان دورانی خلق شده است که ارمنیان با استبداد روم مبارزه شدید می کرد. این مبارزه در واقع در ابداع غنایی "آرتاشس و آرتاوازد" منعکس گردیده است و خورناتسی دو گواهی پرارزش در این مورد آورده است. او با توصیف اینکه چگونه در زمان غیاب **سمبات** از ارمنستان، مالیاتچی های قیصر روم با سپاهی عظیم

^۲ - یعنی جمع کننده آژدهایان و نابود کننده آنها، آژدهاکش. م.

به ارمنستان می آیند و پادشاه آرتاشس مجبور به دادن مالیات می گردد و اضافه می کند: "متون خطی پارسی و آوازه‌های سراینندگان ارمنی در این مورد گواهی می دهند". سپس با ادامه تعریف اینکه ارمنیان چگونه سپاه ارسالی قیصر رومیان را که برای تعزیر آرتاشس (که از دادن مالیات به روم سرباز زده بود) فرستاده شده بود، تارومار می کنند می افزاید: "برای خواندن آواز مربوط به این وقایع، در افسانه‌ها می گویند که شخصی **دومت (Domet)** نام آمده بود که خود قیصر دومتیانوس است، اگر چه او بدینجا نیامده ولی فرمان و سپاهش بنام او خوانده می شوند".

در حماسه "آرتاشس و آرتاوازد" نه تنها مبارزات خلق ارمنی بر علیه دشمنان خارجی عمیقاً انعکاس یافته است بلکه زندگی سیاسی داخلی ارمنستان، حیات ساکنان، اعتقادات و آداب و رسوم نیز بنحو گسترده تشریح شده اند. نه تنها در این اثر بلکه در سایر ابداعات عاشقی-مردمی نیز بدون شک انعکاس مبارزه اجتماعی-طبقاتی وجود دارد چنانکه این امر را ما بعدها در حماسه **سائوتسی داویت یا داویت سائونی** می بینیم ولی مورخان ارمنی توجهشان را به آنها جلب نکرده و آنها را دوباره نگاشته اند.

پادشاه **ساناتروک** هنگام شکار بطور اتفاقی کشته می شود. **یرواند** به کمک رومیان به تخت پادشاهی دست می یابد. او باطن نسبت به فرزندان ساناتروک همه آنها را به قتل می رساند. فقط آرتاشس کودک جان سالم بدر می برد، که دایه اش وی را به منزلگاه چوپانان در حوالی خوی فراری می دهد. دایه آرتاشس قیم او شاهزاده **سمبات** تاجگذار را که مخالف یرواند بود از مخفیگاه وی با خبر می سازد و سمبات به نزد آرتاشس آمده موقتاً بطور مخفیانه پیش چوپانان زندگی می کند. یرواند مستبد زشت روی به تدابیر مختلف متوسل می شود تا آرتاشس را بقتل برساند ولی کوششهایش بی ثمر می ماند.

وقتی که آرتاشس به سن بلوغ می رسد، سمبات با او وارد ارمنستان شده بر علیه یرواند قیام می کند. در هنگام جنگ **آرگاوان اژدهازاده** (از نسل آژدهاک) از آرتاشس طرفداری می کند و یرواند که همه از وی روی برتافته بودند شکست خورده و کشته می شود. آرتاشس بر تخت شاهی جلوس نموده پایتخت آرتاشاد را بنا می نهد.

آلانها با سپاهی عظیم بقصد چپاولگری به ارمنستان رخنه می کنند. آرتاشس سپاهش را جمع نموده در برابر آنها قرار می گیرد. جنگ آغاز می شود، آلانها قدری عقب می نشینند و در آنسوی رود **گر** قرار می گیرند. آرتاشس نیز به آنها رسیده در ساحل دیگر رود اتراق می کند. با به اسارت گرفتن فرزند پادشاه آلانها وی را بنزد آرتاشس می آورند و آلانها برای آزادی او درخواست صلح نموده قول می دهند هیچوقت به ارمنستان تعدی نکنند. آرتاشس درخواست آنها را رد می کند. آنگاه خواهر شاهزاده اسیر یعنی **ساتنیک (Satenik)** به ساحل رودخانه آمده و بطرف سپاه آرتاشس بانگ بر می آورد:

به تو می گویم، ای آرتاشس، مرد دلیر
 که پیروز شدی بر قوم شجاع آلان،
 بیا با سخنان من، دختر زیبا چشم آلانها موافقت کن،
 و تحویل ده آن نوجوان.
 زیرا برای کینه ورزی برانزده نیست که یلان
 پایان دهنده به زندگی اخلاف پهلوانان،
 و یا اسیر نموده نگاهدارند در ردیف اسراء،
 و میان دو قوم شجاع
 ایجاد نمایند دشمنی جاودان"

آرتاشس با شنیدن چنین سخنان عاقلانه و با دیدن باکره زیبا روی، عاشق او می گردد و با
 خواندن قیم خود سمبات، خواست قلبی اش یعنی ازدواج با دوشیزه، بستن پیمان صلح و آزادی
 برادر وی را از اسارت به او آشکار می سازد. سمبات نیز قبول می کند و شخصی را برای
 خواستگاری پیش پادشاه آلانها می فرستد. پادشاه پاسخ زیر را برای آرتاشس می فرستد.

"و آرتاشس شجاع از کجا باید دهد
 هزاران هزار و بیورها بیور
 فرزندان یلان برای این باکره
 برای شاهدخت آلانها"

پس از دریافت این پاسخ، آرتاشس مطابق آداب و سنن قدیم، ساتنیک را فراری می دهد.

"آرتاشس شاه بر اسب سیاه و زیبا سوار گردید،
 و طنابش را از حلقه زربینش در آورد
 و چون عقاب تیز پرواز از رودخانه گلهشت،
 و با انداختن طناب زرگون،
 کمر دوشیزه آلان را گرفت،

و کمر لطیف دوشیزه را به درد آورد.
و با سرعت به نزد سپاهش برد".

آرتاشس و ساتنیک با هم ازدواج می کنند:

"باران طلایی می بارید
در زمان دامادی آرتاشس،
مروارید می بارید،
در زمان عروسی ساتنیک"

ولی ازدواج قرین خوشبختی نمی شود. ملکه عاشق آرگاوان ازدها می گردد و با الهام از آن:

"آرگاوان به احترام آرتاشس ناهاری ترتیب داد،
و توطئه ای برای او در دالان افعی ها تدارک دید".
آرتاشس به خشم آمده فرمان نابودی خانواده آرگاوان را می دهد.

حاصل ازدواج آرتاشس و ساتنیک، **آرتاوازد** بود که اژدهازادگان وی را دزدیده و به جای او یک دیو قرار می دهند. خود ساتنیک عاشق آرگاوان شاهزاده اژدهازادگان می شود که مقام دوم را پس از پادشاه داشت.
آرتاوازد با بزرگ شدن شخص شجاع و متکبر می گردد. او بر مقام آرگاوان حسادت می ورزد و پدرش را تحریک می نماید تا او را از مقام عزل نموده و خود را به جای آن بگمارد.
آرتاشس چنین نیز عمل می کند. یکبار آرگاوان به مناسبت آرتاشس خائنه مجلس ناهاری را در قصر اژدهایان تدارک می بیند. در هنگام ناهار فرزندان آرتاشس از توطئه قتل پدرشان توسط آرگاوان مطلع می شوند لذا زد و خوردی در می گیرد و آرتاشس به آرتاشاد برگشته سپاهی را بفرماندهی فرزندش **ماژان** بر ضد آرگاوان می فرستد. وی قصر آرگاوان و عمارات سایر اژدهازادگان را به آتش می کشد. اما آرتاوازد با قانع نشدن از مقام دوم و غضب آن از آرگاوان،

شهر نجوان را نیز اشغال می کند. فرزند آرگاوان می کوشد تا مقاومت کند ولی آرتاوازد پیروز شده ازدهزادگان را هلاک می کند. آرگاوان نیز کشته می شود.

در عین حال در طول این وقایع جنگهایی نیز که بر علیه رومیان روی داده بود، در حماسه "آرتاشس و آرتاوازد" تشریح می شوند. قیم آرتاشس سپهدار سمبات بعنوان شخصیت اصلی این جنگها و کسی که تعیین کننده پیروزی ارمنیان در این نبردهاست معمولا ظاهر می گردد. صرف نظر از اینکه آرتاوازد نسبت به موفقیت های سمبات حسادت ورزیده و آهنگ قتل او را می کند، سمبات منافع و حیثیت میهن را از امیال شخصی بالاتر داشته زمانی که وی در برابر لشکرهای دشمن تجاوزگر در شرایط سخت قرار می گرفت، همیشه به کمک آرتاوازد می شتابد.

کارهای عمرانی آرتاشس نیز در حماسه سروده شده اند.

حماسه "آرتاشس و آرتاوازد" با مرگ آرتاشس و به زنجیر کشیده شدن آرتاوازد توسط دلبران پایان می پذیرد. آرتاشس در حین یک لشکرکشی در کشوری بیگانه بیمار می شود و در حالیکه آرزوی دیدار وطن در قلب داشت به کام مرگ می شتابد. آخر سخنان پرآرزوی او اینها هستند:

"وقتی که تو رفتی
و تمام کشور را با خود بردی
من روی این خرابه ها
برای که پادشاهی کنم".

آرتاشس پسرش را نفرین می کند:

"اگر تو سوار اسب شده به شکار بروی
از آزاد بطرف ماسیس
یلان تو را گرفته و ببرند
به آزاد، بسوی ماسیس
آنجا بمانی و روشنائی نبینی".

³ - رود آزاد در ارمنستان - م.

نفرین پدر کاری می شود. موقعی که آرتاوازد برای شکار به کوه ماسیس می رود، دلبران او را گرفته در یکی از غارهای کوه زندانی می کنند و او در آنجا زنده می ماند. دو سگ و فواوادر آرتاوازد زنجیرهای آهنین را دائما گاز می گیرند و او سعی می کند از غار خارج شده و به جهان پایان دهد، ولی از صدای چکش آهنگران بندهای او دوباره محکم می شوند. در این ابداع عاشقی- مردمی نیز مانند دیگران، عنصرهای تاریخی و اساطیری بنحو زیبا با هم در ارتباط قرار گرفته اند. حماسه "آرتاشس و آرتاوازد"، در مقایسه با افسانه ها و حکایات حماسی قبل، از نظر شخصیت ها و وقایع خود بلندترین و غنی ترین آنهاست.

بدون شک آنچه که از "تاریخ" خورناتسی برای ما روشن است با کل این حماسه تباینی ندارد، زیرا خورناتسی بیشتر سعی نموده است تا رنگ تاریخی به این حماسه بخشیده اسامی محلها را بکار برده است که به عقیده او مترادف با حوادث واقعی بوده اند.

نقش مثبت این حماسه را آرتاشس و سمبات ایفا می کنند. سمبات که همیشه سازماندهنده پیروزی ها در برابر دشمنان است از بزرگان محسوب شده دارای خصایص و خطوط مثبت است. خورناتسی مطابق حماسه می گوید: "خیلی میل دارم باز هم در مورد سمبات صحبت کنم، زیرا در واقع این افسانه چنان منفک از واقعیت نیست، زیرا او به تناسب شجاعتش دارای بدنی عظیم بوده فردی خوش اخلاق و متقی است".

یکی از شخصیت های جالب توجه حماسه، **آرتاوازد** است. حماسه "آرتاشس و آرتاوازد" (و نیز دیگران) دارای ویرایش ها و واریانت های گوناگونی است، در نمونه ای که خورناتسی شنیده است آرتاوازد نقشی منفی دارد. در حالیکه یک نویسنده دیگر سده پنجم یعنی **یوزیک کوغباتسی**، بر اساس واریانت دیگری، آرتاوازد را با ماهیت مثبت معرفی نموده است. **کوغباتسی** می گوید که ارمنیان بت پرست معتقدند دیوها آرتاوازد را دستگیر کرده و به زنجیر کشیده اند ولی او نمرده است و روزی باید آزاد شده و آزادی را برایشان به ارمغان بیاورد.

آثار حماسی عاشقی (غنائی) ارمنی به اندازه کافی با شخصیت های زمان غنی است و از همه برجسته تر این است که زنان نقش های تعیین کننده ای ایفا می کنند و با چنان ویژگی هایی ظاهر می شوند که نتیجه دانایی و شجاعت آنهاست. **ساتنیک** و نیز **تیکرانوهی** در زمره آنها هستند (در "تنگران و آزداهاک") چنانکه خورناتسی تعریف می کند زنان معمولا در حماسه ها زیبارویانی دوراندیش هستند.

فرهنگ ادبی فولکلور قدیمی مردمی ارمنی

اگر چه قطعه های کمی از فولکلور مردمی-غنائی قدیمی ارمنی به ما رسیده است، ولی با نمونه قرار دادن آنها می توان تجسم واضحی از فرهنگ ادبی ابداعات قدیمی مردمی داشت. قطعه

بیانگر تولد واهاگن، مراجعه ساتنیک به آرتاشس، توصیف فرار ساتنیک توسط آرتاشس و سایر نمونه‌ها با عمق ادبی و زیبایی خود باعث شگفتی می‌گردند. زبان این قطعات ساده، و چون بلور بی‌آلایش است. تصاویر و مقایسه‌ها جالب و بطور شگفت‌آوری مختص بخود هستند. کلمات و صفات با سلیقه‌ای ظریف و دقیق انتخاب شده‌اند (مثلاً "دریای سرخ"، "توسن زیبا"، "ماسیس آزاد" و غیره).

سپس در ساخت شعر و نحوه توصیف، چنان ویژگی بچشم می‌خورد که همانا تکرار برخی مصرع‌ها و عبارات اغلب بصورت همانگ درآمده است. این تکرارها از طرفی به شعر ریتم و آهنگ می‌بخشد و از طرف دیگر جریان و روند کارها را به پیش می‌برند. تمام اینها نشان می‌دهند که آثار حماسی قدیمی غنایی از نظر عمق معانی و گوناگونی و فرهنگ عالی ادبی، آثار هنری پرارزشی محسوب می‌شده‌اند.

درست‌اس، این آثار توسط رویه منفی اهل کلیسا به رشته تحریر در نیامده و عینا به ما نرسیده‌اند، لیکن فرهنگ آنها عملاً نگاهداری شده و به حماسه عالی ملت ارمنی یعنی "داوایت ساسونی" که در سده‌های نهم و دهم خلق گردیده است منتقل شده است. به غیر از این مورد باید توجه کرد که نمونه‌های سایر سبکهای آثار مردمی قدیمی بطور شفاهی نگاهداری شده و تا زمان ما رسیده‌اند و توسط فیلولوژیست‌ها نگاشته شده‌اند. در ردیف اینگونه نمونه‌ها مثلاً صدها حکایت، افسانه‌های طبیعت پرستی، امثال و غیره قرار دارند که منشاء بسیار قدیمی دارند.

موسس خورناتسی (Movses Khorenatsi)

زندگی

موسس خورناتسی برجسته‌ترین چهره تاریخ‌نویسی کهن ارمنی است. "تاریخ ارمنیان" خورناتسی تأثیر بسزایی بر روی مورخان و مولفان آتی ارمنی نهاده است. نویسندگان و مورخان احترام بسیاری برای کارها و شخصیت خورناتسی قائل بوده و معمولاً وی را "موسس، مولف کبیر"، "مولف و استاد مشهور گیتی" (توما آرزرونی)، "موسس، پدر مولفان" (موسس کاغانکادواتسی) و غیره لقب داده‌اند. خورناتسی از شهرت فراوانی نیز در کشورهای همسایه برخوردار است.

موسس خورناتسی در قصبه **خورنی (Khoreni)** یا **خورونک (Khorunk)** واقع در **تارون (Taron)** بدنیا آمد. تاریخ تولد و مرگ وی مشخص نیست. در مقایسه با اطلاعات مورخان قبلی در مورد زندگی خورناتسی، آگاهی بیشتری را از اتوبیوگرافی موجود در تاریخی ارمنیان می‌توان کسب نمود. بر اساس این اطلاعات ساهاک و مسروپ پس از شورای افسوس (**Ephesus**) (۴۳۲م). گروهی دیگر از شاگردانشان را برای تکمیل زبان یونان و علوم به اسکندریه می‌فرستند.

موسس خورناتسی نیز در جمع اینها بود. اگر فرض کنیم که او در این هنگام ۲۵-۲۰ ساله بوده باشد، باید نتیجه بگیریم که وی در اوایل سده پنجم متولد شده است. خورناتسی و دوستانش در راه اسکندریه مدتی را نیز در شهر **یدسیا** می گذرانند و بر ادبیات دیوانی و غنی محل آشنایی می یابند، سپس به بیت المقدس می روند تا "برای مدتی کم در نزد فلسطینیان به تحصیل علم بپردازند". سپس خورناتسی می افزاید: "و سپس همینطور به آهستگی وارد مصر سرزمین مشهور شدیم. شهر قشنگ و پربرکت اسکندریه در آنجا واقع است. دیگر اثر پلوتونیوس که بجای نمانده بلکه مارکوس با تبلیغات انجیلی خود ظاهر گردیده است. حتی مقبره های شاهزادگان از نسل اژدها نیز دیگر وجود ندارند بلکه نمازخانه های مقدسین به نحو زیبایی بر پا گردیده اند.... و از شاهزاده دوزخ، پروتئیداد، نیز سوالی نمی شود، بلکه علوم و فنون گوناگون را از افلاطون جدید فرا می گیرند. وی را معلم خود می دانم که شاگرد بحقی برا او نبودم، لیکن با دروس کامل، هنرها و فنون را بیابان بردم".

خورناتسی با مقایسه گذشته و حال اسکندریه با ظرافت مختص به خود و با عبارتی فصیح و پر معنای استعاری، تحولات عظیم فرهنگی این شهر را بیان می کند. در آن زمان که خورناتسی برای تحصیل علم به اسکندریه رفته بود، کلیسای مسیحی فشار و تعقیب شدیدی نسبت به فرهنگ بت پرستی در بیزانس و کشورهای اروپایی روا می داشت و متون خطی موجود در کتابخانه های چندین قرنی و غنی را می سوزاند، آثار و مراکز و فرهنگ آنتیتیک را نابود می ساخت. خورناتسی با قرار گرفتن در چنین شرایطی در اسکندریه، از اوضاع حاکم اطاعت نکرده است. او با عشق فراوان فلسفه و ادبیات کلاسیک یونان را مطالعه کرده و تمام چیزهای بسیار عالی را که مقدور بود فرا گرفته است.

خورناتسی و دوستانش با ترک اسکندریه، از طریق دریا رهسپار یونان می گردند ولی در بین راه در اثر تغییر مسیر بادها، کشتی آنها به سواحل ایتالیا می رسد. آنها با استفاده از این موقعیت اتفاقی مدت کوتاهی را در روم می گذرانند سپس با عزیمت به یونان مدتی را نیز در آتن سپری می سازند. وقتی که فصل زمستان پایان می رسد، دانشجویان ارمنستانی رهسپار بیزانس می شوند تا از آنجا به میهن مراجعت نمایند. آنها وقتی به وطن می رسند که معلمانشان، **سهاک** و **مسروپ** دار فانی را وداع کرده بودند. خورناتسی بدین مناسبت نوشته است: "آنها چشم انتظار مراجعت ما بودند تا در مورد هنرهای پر مهارت و آمادگی کامل من به خود ببالند، و ما نیز بدون فوت وقت با استفاده از زمان از بیزانس برگشتیم به امید آنکه در وطن برقصیم و آوازا بخوانیم، ولی حال بجای خوشحالی بر روی مزار آنها بنحو پرترحم شیون و فغان برآورده ام". از آنجاییکه سهاک و مسروپ در سال ۴۴۵ وفات یافتند می توان نتیجه گرفت که خورناتسی در آنجا ۸-۷ سال به تحصیل علم پرداخته بود.

اطلاعات دیگری نیز در مورد خورناتسی به ما رسیده است که از آنها چنین بر می آید که پس از برگشت از اسکندریه، روحانیون تاریک اندیش زمان وی را تحت شدیدترین تعقیبها و آزارها قرار داده اند و لذا او برای مدتی مجبور به انتخاب گوشه عزلت شده میدان را خالی نموده و در گمنامی بسر برد تا اینکه سرانجام **سهاک باگراتونی** از وی تقدیر بعمل آورده و به او پیشنهاد نگارش "تاریخ ارمنیان" را می دهد.

"تاریخ ارمنیان" خورناتسی و محتوای عقیدتی آن

خورناتسی برجسته ترین اثر خود یعنی "تاریخ ارمنیان" را با مدح سهاک باگراتونی آغاز می کند و خوشحالی عظیم خود را بدین مناسبت بیان می دارد که این توصیه وی با نظر قبلی خود دال بر نوشتن کتابی در مورد تاریخ کامل ارمنیان مصادف گردیده است. او بدین سبب نیز بدون هیچگونه تظاهر دوغین، به او اعلام می کند که خودش این کار مشکل را بعهده می گیرد. خورناتسی به سهاک باگراتونی چنین می نویسد: "این امر برای طبع و سلیقه من بسیار پسندیده است".

"تاریخ ارمنیان" خورناتسی اقدام جسورانه این مرد پر قریحه بود. این اثر با برخی خصوصیات خود بکلی یک نوآوری در تاریخ فرهنگ ارمنی بشمار می رود. خورناتسی اولین نفر از مورخین ارمنی بود که تاریخ ارمنیان را از دوران ماقبل تاریخ تا وقایع عصر خود یعنی انقراض پادشاهی آرشاگونی در ارمنستان (۴۲۸) به رشته تحریر در آورده است. هیچیک از تاریخنویسان بعدی ارمنی به چنین کاری مبادرت نوزیده است. خورناتسی برای آنها شخصیتی عظیم محسوب می شد که در صورت لزوم نوشته های وی را بطور خلاصه نوشته و مورد استفاده قرار داده اند.

خورناتسی اولین کسی بود که به اصطلاح تاریخ تحقیقی و انتقادی نوشت، یعنی وی با مقایسه و نقادی تمام اسناد و مدارکی که در اختیار داشت برخی از آنها را بر می گزیند. در حالیکه قبل از آن تاریخنویسان منابع مورد استفاده خود را ذکر نمی کردند.

مهمتر از همه اینست که خورناتسی در هنگام گزینش اسناد و نتیجه گیری از آنها خواستههای سهاک باگراتونی را بعنوان خط مشی خود انتخاب نکرده است. از تمام شواهد چنین بر می آید که باگراتونی برنامه ای برای محتوای تاریخ سفارشی خود داشت، ولی خورناتسی چنان نوشته که خود صحیح می دانسته است. و اغلب با باگراتونی مباحثه داشته و او را مورد انتقاد شدید قرار می داده است. یکی دیگر از ارزشهای تاریخنویسی خورناتسی این است که بطور وسیع از فولکلور مردمی استفاده کرده است که نسبت به آن نظر والایی داشته است. به عنوان مثال وی افسانه های یونانی را "والا و پر معنی.... که بطور استعاری حقایق امور را در خود پنهان می دارند" می شمارد. خورناتسی با چنین نظر صحیح و نیکویی در مورد افسانه های مردمی، اشعار حماسی و افسانه های قدیمی مردمی ارمنی را در "تاریخ" خود مورد استفاده قرار داده و چنانکه خودش می

گوید سعی نمود استعاری را از روی آنها برداشته و حقایق را عریان سازد. به همین دلیل هم "تاریخ" خورناتسی ارزش غیر قابل تمجیدی را در مطالعه فولکلور قدیمی مردمی ارمنی دارد. خورناتسی با آشنایی و اطلاعات خود از فولکلور مردمی خواننده را مات و مبهوت می کند. چنین بنظر می رسد که وی سراسر ارمنستان را پیموده و با آثار مردمی آشنا شده است.

بطور کلی باید توجه داشت که "تاریخ ارمنیان" خورناتسی دایره المعارف زندگی باستانی ارمنی محسوب می گردد. فقط همین امر که او چه مطالبی را از نیستی حتمی نجات داده است، کافی بود تا نسلهای آتی با شگفتی و حق شناسی از وی یاد نمایند. خورناتسی پس از پاستوس بیوزاند، بنحو عمیق تر و پیگیرانه تری ایده های استقلال و تمامیت حکومتی فئودالی ارمنستان را بیان نموده است.

بسیار مشخص است که خورناتسی "تاریخ" خود را با سند انقراض پادشاهی آرشاگونی ارمنستان بیابان برده و به همین مناسبت نیز "مرثیه" های مشهور خود را نوشته است. خورناتسی اگر چه آخرین پادشاه آرشاگونی ارمنی، آرتاشس مخلوع را به خاطر رفتار غیر اخلاقیش مورد انتقاد قرار می دهد ولی از سقوط او با تأسف یاد می کند زیرا او معتقد بود که برای ارمنیان بهتر بود تا حتی چنان پادشاهی می داشتند و هرگز از نعمت استقلال محروم نشده و زیر یوغ بیگانگان قرار نمی گرفتند. خورناتسی بعنوان چهره های اجتماعی که بالاتر از محافل تنگ نظرانه منافع خانواده های فئودال-ناخارار قرار گرفته بود، با پادشاهان، شاهزادگان و روحانیون با روحیه ای انتقادی مواجه می شود بویژه موقعی که آنها با اعمالشان به نفع امنیت، آبادانی و ترقی فرهنگی گام بر نمی داشتند.

خورناتسی فصل سوم کتاب اول "تاریخ" اش را تحت عنوان "درباره رفتار ناشایست اولین پادشاهان و شاهزادگان ما" قرار داده است. در این فصل وی همچنان پادشاهان و شاهزادگان ارمنی را مورد انتقاد قرار داده است زیرا در فکر تدوین و نگارش واقع تاریخی زمان خود بر نمی آمدند. او در مورد ارزش تاریخ نویسی چنین نوشته است: "ما با مطالعه نوشته های ایشان (یعنی آثار موخان قدیم) در نظامهای دنیوی واقف شده و قوانین سیاسی را فرا می گیریم". اما خورناتسی در مورد پادشاهان و شاهزادگان ناشایست نوشته است: "بی اعتنایی پادشاهان و سایر بزرگان ما نسبت به علم و حکمت و عدم بلوغ طبیعی روح آنها بر همگان روشن است. زیرا اگر چه ما ملتی کوچک و از حیث تعداد قلیل و از نظر قدرت ضعیف بوده و اغلب توسط پادشاهان دیگر مغلوب گردیده ایم، لیکن در سرزمین ما نیز شجاعتها متعدد صورت گرفته که شایسته نگارش بودند، ولی هیچیک از پادشاهان ما در مورد تشویق نویسندگان به نوشتن اینها همت بکار نبرد". مورخ این پادشاهان و شاهزادگان را "بی عقل کردن و افراد ددمنش" خوانده است.

خورناتسی روحانیون مسیحی را نیز با همین شدت مورد انتقاد قرار می دهد که سفیه، متکبر، زردوست، مزدور و شهرت پرست بوده و "گرگانی که گله شان را می درند".

خورناتسی از پادشاهان و شاهزادگان که، به نظر او، فعالیت هایشان در جهت منابع کشور و مردم بود، تمجید و تجلیل نموده است. مورخ متفکرانه نوشته است: "آنچه که انسان و کارهایش است، تاریخ وی نیز می باشد".

بدین سان شان و مکان بالاتری را برای شخصیت های موجود در حماسه ها و افسانه های مردمی قائل است. مثلا او پس از هایک مفصلا در مورد آرام صحبت می کند که **نیوکار مادسی** کسی که مرزهای ارمنستان را زیر سم های اسبانش قرار داده بود را به اسارت گرفته و به آرمویر می آورد و دستور می دهد تا میله ای آهنین در پیشانیش فرو کرده و از بالای دژ آویزان کنند تا درسی برای سایر اشغالگران باشد. مورخ در مورد **آرام** اضافه می کند از آنجایی که فردی فعال و میهن دوست بود ترجیح می داد برای وطن بمیرد تا اینکه شاهد حکمرانی بیگانگان بر عزیزانش باشد.

سبک خورناتسی

"تاریخ ارمنیان" موسس خورناتسی از نظر زبان و سبک خود نیز در بین آثار قدیمی ادبیات ارمنی مکان ویژه ای دارد. مولف وقایع دوران طولانی موجود در تاریخ را با زبانی محکم نوشته است. او از بکار بردن عبارات و تشریحات طولانی و میانحالی اجتناب ورزیده و سعی می نماید با این اضافات مفاهیم و معانی را غامض نکند. خورناتسی ترجیح می دهد توجه خواننده را به زیبایی معانی و صحت گفتارها جلب نماید و نه با سخنان و عبارات پر زرق و برق. او بدین مناسبت در "تاریخ" اش می نویسد: این تاریخ را با سخنان ساده و روشن می نویسم تا چنین فکر نکنند که ما قصد داریم با سخنان پرزرق و برق توجه را جلب کنیم بلکه با صحت سخنانمان را ادا می کنیم تا تاریخ وطنمان را زود-زود و حریصانه بخوانند". در جایی دیگر با خطاب قرار دادن سهاک باگراتونی می گوید: "این دو مشکل بزرگ هستند که از پرسش هایت ناشی می شوند؛ اختصار و سرعت. اینها نیز باید مانند زبان افلاطون والا و درخشان، دور از ریا و مملو از آنچه که برضد دروغ است، باشند".

در عین وضوح و فشرده گی و اختصار، زبان و سبک خورناتسی صریح و فصیح است. فولکلور مردمی که وی به منظور کسب اطلاعات تاریخی از آن استفاده کرده است، و اگر چه نه به اندازه پاستوس، تاثیر شدیدی بر نحوه تعریف وی گذارده است. خورناتسی صفات و نسبت ها و تشابهات متعددی را بکار می برد که یا از فولکلور مردمی گرفته شده اند و یا مولف آنها را سرمشق قرار داده و خود خلق نموده است. وی بویژه تشابهات زیبایی برای توصیف صحنه های جنگ بکار می گیرد. حال یک مثال از تشریح جنگ او: "اما وقتی آفتاب در برابر سپاه ما طلوع نمود، سپرهای مسین مثل ابری بزرگ در اطراف کوه ها پرتو افشانی می کردند و افراد مسلح و شجاع ناخارارهای ما مانند تشعشع جرقه ها از آنجا به پرواز در می آمدند....".

خورناتسی در مورد قهرمانان جنگ نیز که مورد علاقه او بودند، تشابهات زیبایی را بکار می برد. با توصیف اینکه چگونه تیرداد در یکی از جنگها سپاه دشمن را شکافته و به جلو رفته بود، می نویسد: "سرعت دستان او را نمی توانم توصیف نمایم، که افراد متعددی فاقد آن بوده، زخم برداشته و به زمین می غلتیدند عیناً شبیه ماهیانی که از تور ماهیگیر ماهر به زمین میریزند و روی زمین بالا و پایین می جهند". ظاهر سمبات باگراتونی سپهدار لشکر آرتاشس را وی چنین توصیف می کند: "او هیكلی به تناسب شجاعتش داشت و با رفتار خوش و با تقوایش قلوب دیگران را شکار می کرد. او دارای موهایی چون برف بوده نشان کوچکی از خون در چشمانش داشت که مثل درآگوندیکن^۱ در طلا و مروارید می درخشید". آنگاه که فرصت برای توصیف آبادی و آبادی دست می دهد، خورناتسی با تشابهات فصیح خود زبان نگارش خود را پرمعنا و غنی می گرداند. بدین سان او مقرر پادشاه **یرواند** یعنی **یروانداگرد** را با شگفتی توصیف می نماید. او میگوید جلگه بزرگ را پر از سکنه و عمارات با شکوه نمود که چون مردمک چشم می درخشیدند سپس در اطراف محل اسکان مردم گلستان ها و بوستانها ساخت چنانکه در اطراف مردمک چشم دایره رنگینی وجود دارد. اما باغهای متعدد اطراف گویی خط زیبا و متراکم پلک ها باشند". نمونه های مذکور ثابت می کنند که صرف نظر از زبان نگارش و اساس علمی خورناتسی در مقایسه با سایر مورخان، زبانش آکنده از خصوصیات هنری است.

تاریخ خورناتسی اهمیت فراوانی در تاریخ ترقی ادبیات هنری ما چه در سده های میانه و چه در زمان حاضر دارد. غیر محتمل نیست که سبک تاریخی-سیاسی منظومه ما (مرثیه های وطن دوستانه) که در سده های میانه به تکامل کافی رسیده بود از "مرثیه" ی "تاریخ" خورناتسی ناشی شده باشد. ذکر این مطلب ضروری است که "تاریخ" خورناتسی به لطف مطالب غنی و اشعار حماسی و افسانه های مردمی قدیمی، در قرون جدید بصورت منبع پرارزشی برای نمایندگان کلاسیسیسم نمایشنامه نویسان رومانتیست در آمد. آثار نویسندگان مشهور و دمکرات از جمله منظومه "**تورک آنگخ**" نوشته **غ. آقایان**، قصیده های "**آرتاوازد**" و "**تولد واهاکن**" نوشته **هوانسی هوانیسیان** بر اساس مطالب هنری اثر خورناتسی خلق شده اند.

"تاریخ ارمنیان" خورناتسی به روسی و زبانهای متعدد اروپایی (فرانسه، آلمانی، ایتالیایی و غیره) و نیز به زبان گرجی و فارسی (توسط راقم این سطور) ترجمه شده است. کتب متعددی به زبانهای گوناگون در مورد وی نوشته شده است. "تاریخ ارمنیان" ی خورناتسی منبع پر ارزشی نه تنها برای ارمنیان بلکه برای تاریخ تمام خلقهای همسایه ارمنیان نیز محسوب می گردد. خورناتسی یکی از برجسته ترین چهره های فرهنگی دنیا در سده پنجم است.